

**بررسی تاریخی نقش قبایل مرزی در نوسانات امنیتی و انتظامی
(در دو نمونه حکومت مرکزی؛ نمونه فرامرزی هخامنشی و نمونه درون مرزی قاجار)**

کوروش صالحی¹

تاریخ دریافت: 1394/10/01
تاریخ پذیرش: 1394/11/21

از صفحه 1 تا 24

فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی
سال سوم، شماره هشتم، بهار 1395

چکیده

با در نظر گرفتن نقش و جایگاه مرزها در فرآیند دفاع استراتژیک و با توجه به این که مرزهای ایران زمین در یک روند بلندمدت تاریخی، مراحل گذار متعددی را تجربه کرده‌اند، چگونگی قرار گرفتن اقوام مرزی که در همسایگی مرز و یا در دو طرف آن ساکن‌اند، روند پرفرازونشیبی را بر رویدادهای تاریخی مرزها به یادگار گذاشته است. این نوسانات امنیتی متعدد، از رفع نیازهای اولیه زندگی وابسته به آن سو و این سو مرزها گرفته تا پدیده‌ی قاجاق و مسائل متنوع قومی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی را شامل می‌شود که برخورد با آنان قسمت عظیمی از وظایف نیروهای نظامی و انتظامی را تشکیل داده است. در پاسخ به این سؤال که نحوه تعامل حکومت با قبایل مرزی در طول تاریخ در خصوص مرزداری چه بوده است؟ فرض این تحقیق بر آن است که در طول تاریخ ایران، دو رویکرد و شاخصه‌ی فرامرزی (همانند هخامنشیان) و درون مرزی و واگذارکننده (همانند قاجار) میراث روابط میان حکومت مرکزی و اقوام مرزی بوده است. حاصل این مطالعه چنین است که اگرچه در کوتاه‌مدت واگذاری و تعامل با قبایل و اقوام مرزی به نوعی به افزایش امنیت عمومی مرزها منجر می‌شود، اما این تک فاکتور نباید به غفلت و تعطیل شدن فرایند ملی بودن مرزها و مردمان آن نواحی در بلندمدت بیانجامد. برای این تحول، رشد اقتصادی، فرهنگی و هویتی نواحی مرزی متکی بر بدنه‌ی کشور، از بنیان‌های راهبردی و دانش انتظامی این مناطق است.

کلید واژه‌ها

قبایل مرزی، نوسانات امنیتی، هخامنشیان، فرامرزی، قاجار، درون مرزی.

1- عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان: Salehi@lihu.usb.ac.ir

مقدمه

برای کشوری کهن نظیر ایران که نقش چهارراه حوادث تاریخی را ایفا کرده و دارای فرآیند موزاییک اقوام، قبایل، ادیان و فرق به دورهم گردآمده از روی فشارهای خارجی در ایران زمین است، جایگاه مرزها در سرنوشت کلی ایرانیان دارای اهمیت فراوان بوده و هست. این موضوعی است که با روند ساخت حکومت در تاریخ ایران همراه بوده و نوسانات آن در خصوص مکانت مرز و محل قرار گرفتن آن بر قدرت و ضعف حکومت‌ها بستگی داشته است. با بررسی واژگان شاه شاهانی و ممالک محروسه و همچنین بررسی روند خزنده و مستتر حکومت‌های ملوک‌الطوایف قومی، خاندانی، ایلی و قبایلی در تاریخ ایران زمین این حقیقت مسلم است که این بافت سنتی قادر به تأمین امنیت مرزهای ملی نبوده و روند موجود که با تعاملات کج دار و مریز امنیتی و انتظامی همراه است در آینده نزدیک با توجه به تحریکات کوچک و بزرگ دشمنان سنتی و مدرن کشور، پاسخ‌گوی انتظارات مردمی چه مرزنشینان و چه مرکز نشینان نخواهد بود. در یک نگاه کوتاه به قلمرو حکومت مرکزی ایران در زمان هخامنشیان به‌عنوان گسترده‌ترین قلمرو و دوره قاجار به‌عنوان کوچک‌ترین قلمرو این نکته قابل توجه خواهد بود که این نوسان در قلمرو چه مسائلی را در روابط بین اقوام و مردمان مرزی با حکومت مرکزی تولید کرده است. با تمام ادله‌ای که مورخان برای این تغییرات ارائه می‌کنند، واقعیت این است که جدال سنت و مدرنیسم را باید مهم‌ترین دلیل این موضوع دانست. با وقوع رنسانس و به دنبال آن پیدایش قدرت‌های جدید صنعتی، دنیای جدیدی در روابط بین‌الملل ایجاد شد. این تحول به شدت بر مرزهای تاریخی ایران زمین که به‌صورت سنتی در قالب بری تعیین و تعریف می‌گردید، تأثیر گذاشت. قدرت‌های جدید بر آب‌های آزاد نظر داشتند و بعد از گسترش استعمار در درون مستعمرات خود تعیین مرزها را با تعاریف خود در قالب سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن تعیین کردند. ناتوانی‌های حکومت مرکزی ایران در تاریخ معاصر نیز فرصتی برای این تعیین حدود مرزی استعماری بود. با بروز تحولات عدیده در تاریخ معاصر رویدادهایی مبتنی بر گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن که پرچم‌دار آن در ابتدا اروپائیان بودند، سرنوشت جدیدی را برای نظام تقسیم‌بندی داخل و خارج کشورهای جهان رقم زد. در این دوران، پدیده‌ی مرز و مرزنشینی در قالب کلمات امنیتی و انتظامی کشورها به‌شدت پُررنگ گردید.

مهاجرت‌های انفرادی و گروهی و فشار برای فرار از موازین گمرکی باهدف ورود کالا به کشورهای دیگر تمهیداتی را برای مرز و مشاغل دائمی مرتبط با مرزداری پدید آورده. با پیدایش حرکت‌ها و جریان‌های سیاسی فعال در کشورها نیز به تدریج دعاوی قلمرویی یا استقلال، تشکیل مرزهای جدیدتری را با کنترل منظم به وجود آورد. به دلیل جابجایی مکرر مرزها و نبود فضای تاریخی مناسب در تاریخ معاصر ایران و عدم تکوین روند تشکیل ملت با تعاریف جدید، تحولات زیادی در مکان‌رگرایی مرزها بخصوص از اواسط دوره صفویه و سپس با فراوانی بسیار در دوره قاجار به وجود آورد، اما وجود نظام قبیله‌ای و قومی در مرزها در این فرآیند بی‌تأثیر نبوده است. حوادث تاریخی این‌چنین در مرزها را نمی‌توان با یک یا چند عامل مبتنی کرد و سپس کم و کیف آن را تحلیل و بررسی نمود. برای این کار محقق باید به سراغ عناصر سازنده مرزهای ایران با یک نگاه بلندمدت تاریخی برود، هرچند این مسئله برای مخاطبین که شاید علاقه‌ای به لایه‌های زیرین و بعضاً کهن تاریخ این جامعه نداشته باشند، خسته‌کننده باشد. سؤال این تحقیق عبارت است از اینکه روش حکومت مرکزی در مرزها چگونه بوده است؟ در پاسخ به این سؤال فرض این تحقیق بر این است که با مقایسه نمونه‌ی هخامنشی به‌عنوان وسیع‌ترین قلمرو حکومت مرکزی و نمونه‌ی قاجاری به‌عنوان کوچک‌ترین قلمرو حکومت مرکزی با دو نگاه متفاوت به مرزداری (گسترش و واگذاری) نقش اقوام مرزی را در این روند بررسی نماید. در نمونه‌ی هخامنشی ضمن تأکید بر اصل گسترش دامنه‌ی قلمرو، سعی بر این داشته که تمامی قبایل و اقوام مرزی در درون مرزها قرار گرفته و موانع طبیعی (رودها، دریاها، کوه‌های مرتفع و ...) حدود مرز قلمروشان را تعریف کند؛ اما در نمونه‌ی قاجار با توجه به ناتوانی عمومی حکومت قاجار و تغییر شرایط جهانی، اصل واگذاری سرزمین صورت گرفت. واگذاری به بیرون و واگذاری به اقوام مشخصه‌ی این روند سنتی بود. مسئله مهم در این روند این بود که در کوتاه‌مدت، اصل واگذاری و تعامل با قبایل و اقوام مرزی به‌نوعی به افزایش امنیت عمومی مرزها منجر می‌شد، اما این تک‌برگ خرید به‌غفلت و تعطیل شدن فرایند ملی شدن مرزها و مردمان آن نواحی در بلندمدت انجامید. در این تحقیق سعی بر این است که با گذری بر تاریخ مرزها

قبایل و اقوام مرزی با حکومت‌های مرکزی ادوار تاریخ ایران، در دو نمونه‌ی فرامرزی هخامنشی و درون‌نگاهی قاجار، ویژگی‌های این روابط در قالبی مدون و عام ارائه گردد.

دشمن و تعریف مرزهای باستانی در دنیای اسطوره و تاریخ

در درازای تاریخ، سرزمین ایران خواسته یا ناخواسته به‌عنوان چهارراه حوادث تاریخی ایفای نقش کرده است، به‌طوری‌که بامطالعه‌ی تاریخ این کشور چنین سرنوشت پررفت‌وآمدی بر تارک این کهن بوم، امری محتوا بوده است. دشمنان ایران، در اساطیر به نام دیوان که سردسته موجودات مخرب و خبیث، بلای تمدن ایرانی بوده‌اند. در مرحله دیگر تورانیان که بخش‌های بزرگی از متون اسطوره‌ای ایران را به خود اختصاص داده‌اند، حضور پررنگی در دشمنی با ایران‌زمین و اهالی آن داشته‌اند (مشکور، 1369: 110-112). موقعیت جغرافیایی ایران و وجود قبایل و اقوام گوناگون با گرایش‌های متعدد در آن، یکی از پیچیده‌ترین مسائل تاریخ ایران بوده است. این سرزمین در کمتر دوره تاریخی و حتی اساطیری بدون دشمن و معاند بوده و مرزهایش مورد تعرض و کانون حوادث تاریخی نبوده باشد. پراکندگی قبایل و غارت‌های بزرگی که همسایگان باستانی ایران‌زمین از آن به عمل می‌آوردند، رفته‌رفته راه و روش زندگی در این فلات را ترسیم نمود. قبایل و اقوام در حال گذر از داخل این کشور هرچه در راه می‌دیدند، تاراج می‌کردند و اگر آمیدی به ماندن نداشتند، بر فشار خود افزوده، هر چه را که می‌ماند، نابود می‌کردند (زرین‌کوب، 1373: ج 1: 36). هم‌مرزی با این قبایل نیز آفت جامعه‌ی ایران بود، چه هرگاه دچار قحطی و خشک‌سالی و نابودی گله‌های خود می‌شدند، سوار بر اسب‌های خود، شهرهای مرزی و گاه، داخلی را تاراج می‌کردند (طباطبایی، 1386: 485). اتحاد و ساختن ماشین جنگی و ایجاد مرز و حد و حدودی که بتواند جلو هرگونه تجاوز را سد کند، امری گریزناپذیر بود که می‌بایست اهالی آن در پی تحقق آن باشند. آشوریان (پیرنیا، 1362: 49-52) سماها، ماساژت‌ها، طُخارها، (فرای، 1380: 312-313) کوشانیان (زرین‌کوب، 1373: 17-18)، عرب‌ها (پیگولوسکایا، 1372: 251-254)، هیاطله و ترکان، مغولان، (بارتولد، 1376: 31-51) ترکمانان، ازبکان و... ایلغارهای بزرگ و کوچکی را همراه با مهاجرت‌ها متنوعی به ایران‌زمین داشتند (بارتولد، 1376: 264-267). پادشاهی دیاکو و ایجاد ساختار سیاسی نظامی، اولین مسئله در تعیین راه و روش نوین در دنیای باستانی ایران در برابر دشمن

بوده است. اندیشه نظامی‌گری در حماسه‌های ملی و افسانه‌ای پیش‌ازتاریخ ایران مشخص و نظامیان نیز طبقه خاص خود را داشته‌اند و حتی آمده است که طبقات سه‌گانه از سه فرزند زرتشت‌اند که یکی از آن‌ها اولین شخص مذهبی و دیگری اولین جنگجو و دیگری اولین تربیت‌کننده اغنام بوده است. توسعه کانون‌های اداری و سلطنتی و لزوم ایجاد ارتش برای مقابله با بیگانگان روزبه‌روز گسترش می‌یافت که این گسترش روزافزون، ایجاد ضوابط اجتماعی و تقسیمات ارضی جدیدی را ایجاب می‌کرد (عطایی فرد، 1384: 19). اصل وجود دشمن در ادبیات سیاسی ایرانی یک عامل وحدت‌بخش و بسیج‌کننده سیاسی بوده است، البته این از لایه‌های بسیار کهن تاریخ به میراث رسیده است. هجوم‌های بزرگ و غارت‌های بی‌شمار مؤید این نگاه و یکی از بنیان‌های سازنده‌ی مرز در تاریخ بوده و هست. داشتن مرز و حریمی که خودی را از دشمن تفکیک نماید، نیز ویژگی دیگری در سازه حکومت ایرانیان بود. در اساطیر باستان، پیشدادیان را می‌توان اولین مرزداران این دوران نامید. در داستان فریدون، او قلمروش را بین پسرانش تقسیم کرد تا پس‌از آن به بندگی اهورامزدا پردازد. در این تقسیم، ایران‌زمین به ایرج، توران‌زمین به تور و شام و روم به سلم سپرده شد. چون ایران از ترکستان و شام آبادتر بود، حسادت سلم و تور را برانگیخت و آن دو بر ضد ایرج متحد شدند و در جریان جنگی ایرج را کشتند. یا در داستان پادشاهی منوچهر، او برای پایان اختلاف مرزی بین ایران و توران مقرر کرد که آرش تیری را از فراز کوه دماوند پرتاب کرده و مکان فرود تیر هر جا که بر زمین افتد، مرز ایران و توران باشد. آرش شیواتیر، زبردست‌ترین تیرانداز ایرانی بود که بر بالای قلعه‌ی دماوند رفت و با تمام نیرو تیر را پرتاب کرد، به‌طوری‌که بعداز آن جان داد. این تیر از بامداد تا نیم‌روز بر فراز آسمان بود تا آنکه در کنار جیحون بر درخت گردویی فرود آمد و مرز را نشان کرد (زرین‌کوب، 1373، ج 1: 38)، اما در پس این رویداد قهرمانی، تاریخی از دنیای تیراندازان مادی، هخامنشی، اشکانی و... نهفته است که مرز ایران‌زمین را در سایه تکنیک‌های جنگی و تکمیل و ارتقای ماشین نظامی و سیاسی حکومت‌هایشان تکمیل کرده و در جهت حفظ و صیانت از قلمرو تاریخی‌شان تلاش‌های بسیاری داشتند.

مرزها، حکومت مرکزی و قبایل در ادوار مختلف تاریخ

مفهوم مرز در ادبیات سیاسی مفهومی نو بوده و در ادبیات تاریخی بیشترین استفاده از واژه‌ی سرحدات بوده است. در روزگاران باستان، برای تعیین قلمرو خود به واژه و مفهوم سرحد اشاره داشتند، با پیدایش مفهوم دولت مدرن، تشخیص و تعیین مرز مورد توجه و کاربرد قرار گرفت. حکومت‌های متقدم، انتهای قلمروی در تصرف خود را سرحد می‌شناختند. سرحد، به‌رحال، منطقه‌ی تماس دو موجودیت سیاسی- اجتماعی یکپارچه و جدا از هم بود که با اطمینان می‌تواند سپر محدوده‌ی خارجی نیرو و نفوذ یک حکومت نام گیرد و یا می‌تواند مکان جلوه‌ی خط فشار دو قدرت بر یکدیگر تعبیر گردد. بهترین نمونه‌ی مناطق سرحدی در جهان کهن، منطقه‌ی گسترده‌ای از ارمنستان در شمال و بین‌النهرین در جنوب بود که دو امپراتوری ایران و روم را از هم جدا می‌ساخت. همچنین از سرحد به‌گونه‌ای خط مرزی، می‌توان در جهان باستان از دیوار چین، دیوار هادرین در بریتانیای عصر رومیان و سد سکندر در شمال خاوری ایران نام برد. این دیوارها به‌عنوان سدهای جداکننده‌ی ملل متمدن از جهان بربر و بی‌تمدن، در مناطقی که نزدیکی این دو بیش‌از اندازه بود، ساخته می‌شد (مجتهدزاده، 1375: 70-71). حضور قبایل در سرحدات امپراتوری‌های باستان همواره درایت و کیاست بسیاری در اداره‌ی امور مرزی را طلب می‌کرده است. رفتار حکومت مرکزی با قبایل و طوایف مرزی در طول تاریخ جدای از اعمال تسلط و کنترل بر آنان، در رابطه با جذب و ایجاد علقه‌ی اساسی و متداوم میان آنان و حکومت مرکزی بوده است (ایلِف، 1384: 21). حکومت‌ها در طول تاریخ ایران در کنار ویژگی‌های منحصربه‌فرد خویش، دارای اصول مشترک بسیاری در این بخش بوده‌اند. یکی از این اصول پیروزی و اعمال کنترل بر نیروهای مقاوم و رقیب در مرزها بود. در این زمینه بعضی از این نیروهای مرزی ماهیتی سیاسی - نظامی به خود گرفته و بعضی ماهیتی سیاسی - اجتماعی و بعضی صرفاً ماهیتی اجتماعی داشته‌اند. بدیهی است که بیشتر قبایل مرزی در تاریخ ایران‌زمین با تکیه بر هویت اصیل خود به‌عنوان مرزداران کشوری ایفای نقش نموده‌اند و جلوی ورود دشمن را گرفته و از این منظر خدمات آنان به‌صورت یک سابقه‌ی درخشان به یادگار مانده است. پاره‌ای از قبایل نیز با استفاده از موقعیت دوری از مرکز و امکان فرار به بیرون و ایجاد تشنج و طبعاً قطع طرق تجاری و نابودی کشاورزی و دامپروری، در پی

بهره‌برداری از این امکان، به صورت باجگیرانه بر حکومت مرکزی (در زمان ضعف حکومت مرکزی) اعمال فشار می‌کردند. از سوی دیگر نیز شرایط حکومت مرکزی در ظهور این دو جلوه بسیار تأثیر داشت. برای حکومت مرکزی این مسئله که دفاع از مرز مشخصی را به قبیله‌ای مشخص واگذار کند، قابل توجه و از نظر مالی، بسیار مقرون به صرفه بود، اما این واگذاری تا هنگامی که نیروی قبیله احساس همگرایی با حکومت مرکزی می‌نمود، صادق بود و به هنگامی که این همگرایی ضعیف می‌شد یا در رابطه‌ی حکومت و قبیله، کدورتی هویدا می‌شد، خود این مسئله امنیت و مکانت مرز را با خطر مواجه ساخته و اقدامات یاغی‌گرایانه و باج‌گیرانه قبیله‌ای تحقق می‌یافت. در قسمت عمده‌ای از تاریخ باستان و دوره‌ی میانه‌ی اسلامی، حکومت‌ها توانایی اجرای این ظرافت‌های سلطه و همگرایی با قبایل مرزی را در رفتارهای سیاسی - اجتماعی خود داشتند یعنی تعاملاتی را بین حکومت مرکزی و اقوام مرزی استوار می‌ساختند که همکاری و همبستگی آنان را با خود مسلم می‌ساختند، اما پاره‌ای دیگر به دلیل شرایط خاص حاکم بر زمانه و جامعه از دریافت نظری موضوع و اعمال آن ناتوان بودند که این مسئله شکاف‌های بزرگ و عمیقی را در بین حکومت مرکزی و مردمان مرزنشین به وجود می‌آورد. اگرچه جامعه ایرانی بعد از سقوط صفویه در یک سیکل متناوب بین تمرکز مقطعی و زمینه‌هایی از عدم تمرکز که مسئله ملوک‌الطوایفی و پیدایش مراکز متعدد قدرت بود، گرفتار شد اما به هر حالت، توانست وحدت خود را تا دوران جنگ‌های ایران و روس در دوره‌ی قاجار نگه دارد. با به قدرت رسیدن قاجارها اگرچه وحدت و همگرایی ظاهری به وجود آمد اما این را باید اذعان نمود که سال‌ها بود که حکومت خان‌خانی و واگرایانه در درون ساختار اجتماعی جامعه رشد و توسعه پیدا کرده بود و این مسئله نیز بر قبایل مرزنشین تأثیر بسیار ناخوشایندی داشت. در این روند نهادهای اصلی جامعه با حکومت ملوک‌الطوایفی خو گرفته بودند و هرروز مرکزی جدید بر مراکز متعدد قدرت افزوده می‌شد. شکست ایران از روسیه و مشکلات داخلی فیصله نیافته بود (آوری، 1372، ج 1: 56) که باعث تغییر شکل اساسی مرزهای ایران زمین به واسطه‌ی تأثیرپذیری از شرایط جدید و فشار استعمار روس و انگلیس شد. حقیقت آن بود که چه قبایل مرزنشین و چه قبایلی که در صورت هجوم دشمن خارجی می‌بایست از مرزهای کشور دفاع می‌نمودند، در شرایط جدید ناکارآمد بودند. آنان مرز در مفهوم قبایلی را

تجربه کرده بودند، اما در دوران جدید، ماهیت دولت مدرن بر مرز در قالب شهروندی تأکید داشت؛ یعنی نظام‌های جدید بعد از تکوین مفهوم ملیت و حکومت‌های ملی به تعریف مرزهای خود و دفاع یا گسترش آنان اقدام می‌کردند. از این رو بین مفهوم قبایلی مرز (جزء به کل) و مفهوم شاهنشاهی مرز (امپراتوری: کل به جزء) لفظی دقیق‌تر و با پشتوانه‌تر پدید آمده بود که شرایط جهانی را تحت تأثیر قرار می‌داد.

مرز در نظام قبیله‌ای و نظام شهروندی

سابقه‌ی تاریخی ایران نشان‌گر این مطلب است که این کشور برخلاف اکثریت قریب به اتفاق کشورهای خاورمیانه و بسیاری از کشورهای دیگر جهان، یک واحد سیاسی تازه تأسیس نیست که پیشینه سیاسی و تاریخی آن محدود به قرن بیستم یا دو سه قرن اخیر باشد. این کشور به‌عنوان یک واحد سیاسی و سرزمینی برخوردار از دولت و فرهنگ، از پیشینه‌ی چند هزارساله برخوردار است. ایران دارای یک تداوم تاریخی بسیار کهن است که حداقل از نیمه‌ی قرن نخست پیش از میلاد دارای دولت و مرزهای خاص و تاریخ طولانی است. دولت‌های ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی در زمره کهن‌ترین دودمان‌های سیاسی جهان به شمار می‌آیند که بر سرزمینی مشخص به نام ایران حکمرانی کرده‌اند (احمدی، 1388: 125-126). ایران‌زمین زادبوم اقوام گوناگونی بوده است. شیوه‌ی فرمانروایی ایرانی که شاهنشاهی ایرانیان شیوه فرمانروایی بر سرزمین گسترده با مردمی با زبان‌ها و آداب‌ورسوم گوناگون بوده که به تدریج با حفظ تنوع و کثرت خود، ملت واحدی با مفهوم تاریخی آن را تشکیل داده است (حاجیان، 1381: 138). اقوام ایرانی، بخش جدانشدنی سرزمین، دولت و جامعه ایران بوده‌اند و هستند. هیچ‌یک از گروه‌هایی که به لحاظ مذهب، لهجه و زبان یا نژاد دارای ویژگی‌های متفاوت هستند، گروه‌های غیربومی جامعه ایران محسوب نمی‌شوند و از قرن‌های پیش از اسلام در درون مرزهای ایران به سر می‌برده‌اند. اقوام ایرانی از نوع گروه‌های قومی مهاجر نیستند که از جامعه‌ی ملی خود به دلایل گوناگون جدا شده و به سرزمین جدیدی مهاجرت کرده باشند. مهاجرت برخی گروه‌ها در قرن‌ها پیش یعنی دوره‌ی گذار از ایران باستان به ایران اسلامی صورت گرفته است و این پیشینه‌ی طولانی آن‌ها را دارای اشتراکات زیادی با سایر ایرانیان کرده است. مناطقی چون آذربایجان، خوزستان،

کردستان و سیستان و بلوچستان اگرچه در قالب امروزی مرزهای ایران، مرزنشین به حساب می‌آیند اما در دوران‌های گذشته بخشی از درون کشور و یا حداقل با توجه به مرزهای کهن تاریخی جزء ایالت‌های تماماً ایرانی و مرزی بودند. اقوام ایرانی همچنین از راه فتح نظامی و کشورگشایی در قلمرو دولت و سرزمین ایران قرار نگرفته‌اند و در توالی تاریخ، بخشی از اقوام ایرانی‌تبار در بخش‌هایی از خراسان، قفقاز، کردستان، آذربایجان، سیستان، بلوچستان، بحرین و غیره در اثر جبر سیاست و قدرت، موطنشان از خاک اصلی کشور جدا شده و بعدها به دولت‌ها و کشورهای تازه تأسیس (عمدتاً به خواست استعمار) تبدیل شده‌اند.

تفسیر مرز در حکومت قومی، قبیله‌ای - تفسیر مرز در حکومت ملی

در اندیشه‌های سیاسی و تجربه‌ی برخی از حکومت‌ها که دارای تداوم تاریخی بوده و کمتر از انقطاع تاریخی رنج برده‌اند، در یک‌روند طبیعی معمولاً حکومت‌ها از یک خاستگاهی قومی آغاز شده و به تدریج در اثر تحولات عدیده و رشد جمعیت و گسترش دامنه‌ی قدرت و قلمرو به صورت فراقومی و پس‌از آن به صورت ملی، فراملی و پس‌از آن به صورت جهانی جلو می‌کنند. عدم تکوین و تحول حکومت‌های ملوک‌الطوایفی به حکومت ملی و استتار خزنده‌ی آن در مقاطع مختلف تاریخ و تجلی آن در دوران ضعف حکومت ملی قسمت‌های مهمی از تاریخ ایران‌زمین را به خود اختصاص داده است. این نوع حکومت بارها شیرازه‌ی جامعه ایرانی را تهدید کرده است که در نهایت هم به تعصبات قومی یا آنچه به غلط به ناسیونالیسم قومی تعبیر می‌شود، منتج شده و سرانجام مردمان را از خود گریزان و مجبور به پناهنده شدن به دامان حکومت فراقومی یا ملی می‌کند. حکومت قومی - قبیله‌ای از نظر فکری ضعیف و از نظر سازمان‌دهی نامنظم و بر بداهه فرمانی استوار است. تفکرات قومی که بر تقدس خون، زبان، سنن کهنه قبیله و قوم بنا شده و بیشتر تأکیدش بر منزه جلوه دادن «قوم خود» و بد نشان دادن حکومت ملی در قالب «قوم حاکم» و در توالی زمان تنها به اشاعه تنفر از حاکمان می‌پردازد. حس واگرایی آگاهانه یا ناآگاهانه، سهواً یا عمداً به کینه قومی دامن می‌زند و اردوی جنگ قومی را فراهم می‌سازد و در تلاش برای ایجاد یک هویت قومی به جای هویت شهروندی در تلاش خواهد بود. هویت شهروندی که بر اساس ناسیونالیسم شهروندی

مدنی) استوار است، دنباله‌ی تحول ساختار سیاسی جامعه و گذار از ملوک‌الطوایفی (فئودالی غربی) است. حقوق شهروندی به معنای برابری همه در مقابل قانون، حذف یا ضعیف کردن آداب قبیله‌ای منفی و اتکا به عقلانیت و ساختن هویت ملی یا فراقومی (برتون، 1380: 27) و متکی بر سازه‌ی دولت‌های متمرکز سراسری است.

اقوام - ملت و هویت ملی و تعریف مرز و مرزبندی در نظام جدید دولت مدرن

شرق باستانی به خاطر شرایط اقلیمی و عدم تکوین مراحل تمدنی حکومت نظیر آنچه در جهان غربی وجود دارد، در خود شرایط حیات قبیله‌ای را به یادگار نگه داشته است. با توجه به سابقه‌ی مردمان ایرانی دامنه‌ی مرزهای فرهنگی ایران‌زمین بسیار گسترده‌تر از مرزهای سیاسی کنونی است. اقوامی که در درازای تاریخ خود هویت تاریخی خود را به هر شکل نگه‌داشته‌اند، در تاریخ معاصر به خاطر ناتوانی حکومت‌های ضعیف و استعمارزده، اکنون خارج از مرزهای ایران‌اند. در تعریفی تاریخی از دو سازه حکومت ملوک‌الطوایفی مبتنی بر حیات قومی و قبیله‌ای و حکومت ملی بر اصول و قوانین مدنی و شهروندی، تعریف مرز به دلیل همسو نبودن منافع قومی با منافع ملی متفاوت خواهد بود. اصلی که امروزه کشورهایی با ساختار مرزی نظیر ایران از آن رنج می‌برد. آزادی‌های سنتی گذشته نظیر بیلاق و قشلاق ایلات، رفت‌وآمد فردی و جمعی نیروهای کار و دوره‌گرد و بعضاً اشتراکات تاریخی اقوام در این سو و آن سوی مرز و نداشتن قانون متناسب گمرکات در کشورهای همسایه، مرزهای امروزین کشور را در قالب منافذی استراتژیک برای ورود کالاهای خارجی که به حذف تولیدات داخلی انجامیده و خروج سوخت و هزاران پدیده مخالف قانون و اصول شهروندی، درآورده است. حقیقت این است که کسب منافع عظیم آنی قومی که خارج از ساختار دامپروری و کشاورزی و تولیدات داخلی است، باعث جذابیت و معطوف ساختن توجه اقوام مرزنشین به آن سوی مرزها گشته و به دلایلی آنان را وادار نموده است که منافع خود را در آن وادی جستجو کنند و به دلیل ناامنی و نبود تسلط حکومت کشورهای همسایه بر مرزهایشان، پدیده شوم قاچاق هرروز جلوه‌ی بیشتری می‌یابد. کمتر جامعه‌ای را می‌توان یافت که با اقلیت‌ها و قومیت‌های تشکیل‌دهنده ساختار کشورش در تعاملات مختلف نباشد. ایران نیز چنین ساختاری را داراست. هم‌سویی منافع قومی و ملی امری است که نیاز به

آموزش، وفاق و رسیدگی بی‌قید شرط به بنیان‌های هویت ملی دارد (اسمیت، 1391: 66-80). حس کشور دوستی و قبول اینکه ما به اعتبار قانون، متعلق به یک کشور هستیم و عبور از قالب شعارهای زودگذر سیاسی، ساخت کارخانه‌های تولید کالا حتی در قالب مونتاژ و شریک کردن اقوام مرزی در آن تا حدودی می‌تواند درمانی آنی بر مشکلات اقتصادی مرزی باشد اما تغییر اندیشه‌های سیاسی قومی به اندیشه‌های سیاسی ملی و کشوری، بزرگ‌ترین تأثیر را در بلندمدت می‌تواند بر تعریف قلمرو در اذهان مرزنشینان و مرکز نشینان داشته باشد. هرگاه نظام جامع هویت ملی از تعامل و تشریح هویت فردی، قومی، ملی به شکلی منطقی برخوردار نباشد و هرگاه که تمایلات قوم‌گرایانه در طول گرایش‌های و تعلقات ملی تعریف و پذیرفته شده نباشد، برآیند کنش‌های حاصل از هر یک، نه تنها به توسعه و پایداری امنیت ملی و وحدت و هم‌گرایی نخواهد انجامید، بلکه تنش، تضاد و تقابل این نیروها را در پی خواهد داشت (بهارلو نژاد، 1385). در ادبیات اجتماعی قومیت، فردباوری را که عامل فراقومی اندیشیدن و حرکت به سوی به دست آوردن حس ملیت و تبعیت از اصول شهروندی است، به شدت منکوب کرده و کلیت‌گرایی را که نشانه‌ای از قومیت‌گرایی است، رواج می‌دهد (مالشویچ، 1390: 258-259). گروه‌های قومی در تلاش برای حفظ، اظهار و گسترش هویت‌های متمایز خود، ذهنیاتی راجع به تهدیدات و فرصت‌ها پیدا می‌کنند، هر چه احساس عمیق‌تری نسبت به این ذهنیات وجود داشته باشد، احتمال ربط دادن آن‌ها به اصل موجودیت گروه بیشتر و در نتیجه منازعه‌ی ناشی از آن‌ها شدیدتر خواهد بود. (کوردل - ولف، 1393: 143) با نگاهی به چالش‌های قومی یک صدساله اخیر به‌ویژه بعد از تحولات مشروطه‌خواهی و جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که گرایش‌های قومی در ایران، مورد توجه قدرت‌های خارجی و ابزار اعمال فشار آنان بر حکومت مرکزی بوده است. در اغلب بحران‌های جدایی‌طلبانه یا چالش‌های سیاسی قوم‌گرایانه، علائق و گرایش‌های قومی دستمایه دخالت نیروهای بیگانه در سرنوشت کشور و تضعیف حاکمیت ملی توسط گروه‌های قومی به نفع کشورهای قدرتمند غربی و شرقی بوده است.

مفهوم حکومت در تاریخ ایران و پدیده‌ی مرز و مرزنشینی

در فرهنگ‌های سیاسی قدیم، امپراتوری واژه‌ای است عام و غربی که به‌نوعی حکومت سلطه‌گر اطلاق می‌شد که از اجزاء بسیار و نامتجانس تشکیل می‌شد که مشخصه بارز آن در مورد ایالات، صفت گریز از مرکز و در مورد هسته‌ی مرکزی امپراتوری نیز صفت سلطه‌گری و گسترش قلمرو و استثمار از اجزاء مشخصه بارز آن در طول تاریخ بوده است. امپراتوری‌ها تا زمانی که از توانایی زیادی برخوردار بودند، انسجام و وحدت آن از سوی نیروهای جنگی و دیوان‌سالاری تضمین می‌گردد و زمانی که امپراتوری اندکی رو به ضعف می‌گذاشت، مسئله استقلال‌طلبی اجزاء شروع می‌گردید. امپراتوری‌های اولیه شرق تمرکز خیلی زیادی نداشتند و از قبیله‌های فرمان‌برداری تشکیل شده بودند که در عمل خودگردانی محلی داشتند، اما تحت نظارت عالی مرکز موظف بودند، نیازهای آن را تأمین کنند و سرباز و خراج به مرکز بدهند. این قبیله‌ها، مؤسسات تولید سرباز و مالیات برای امپراتوری بودند و بنیاد آن‌ها بر ثروت، نیروی نظامی و بردگی گذاشته شده بود. در درون امپراتوری، قبیله‌ها به‌طور کامل به‌هم‌پیوسته نبودند و وفاداری عمومی وجود نداشت و اقتدار امپراتوران مبتنی بر ترس و استبدادی که بر همه مردمان اعمال می‌شد، بود. به دلیل نبودن امکان ارتباط سریع، یکپارچگی اعمال اقتدار در سراسر امپراتوری برای امپراتور دشوار بود؛ بنابراین فرمانداران منطقه‌ای و حکمرانان ایالتی بارها وسوسه می‌شدند، علیه امپراتور به توطئه پردازند و باهدف جدا روی اراده او را بیازمایند، حتی در دربار خود امپراتور اشراف قدرتمند با اشتیاق آماده به دست گرفتن قدرت بودند و بدین ترتیب، امپراتوری‌های اولیه دستخوش بی‌ثباتی بودند. این امپراتوری‌ها در بهترین حالت مجموعه دولت‌های نیمه‌مستقل بودند و قدرت و اقتدار امپراتوری نه‌تنها از این به آن سلسله، بلکه از این، به آن شهر نیز انتقال می‌یافت (عالم، 1374: 219 و 218). در ایران‌زمین مفهومی که تا حدودی با واژه‌ی غربی امپراتوری می‌تواند قابل قیاس باشد واژه و مفهوم شاهنشاهی است. در این نظام حکومتی نظیر هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، سلجوقیان، ایلخانان، صفویان و... با توجه به وجوه افتراق‌های آنان، سازه حکومت با مفهوم امپراتوری از بخشی از مشخصات متفاوت است. در این حکومت‌ها مفهوم تاریخی سرحد و قبایل سرحدی در زمانه قدرت به قلمرو نسبتاً مشخص از تابعیت یا عدم تابعیت قبایل متکی بوده و نقش دیوانسالاری قدرتمندی که این پیکره‌ی

عظیم را اداره می‌نمود، بسیار پراهمیت بوده است. اکثریت این حکومت‌ها قبایل هوادار خود را در قالب رعایای خود درآورده و حدود و زادبوم آنان را به واسطه‌ی اطاعت قبایل از خود، به تصرف درمی‌آوردند. از سوی دیگر قبایل هم با شرکت در جنگ‌ها، در کسب غنائم آبی و آبی جنگ، با حکومت مرکزی سهیم می‌شدند و به این واسطه جدای از اشتراکات نژادی، زبانی و فرهنگی و... نوعی رابطه‌ی مستحکم متقابل هم با این مردمان به وجود می‌آمد. این رابطه در شرایط معمولی تداوم داشت اما چنانکه گفته شد، در شرایط بحرانی و خاص، کنترل مرزها در شرایط دشواری قرار می‌گرفت و موجبات اتلاف انرژی و سرمایه‌های کلانی را برای حکومت مرکزی موجب می‌شد.

استفاده از فرصت‌های مرزی در نمونه‌ی هخامنشی و قبایل مرزی

تشکیل حکومت هخامنشیان در نیمه‌ی قرن ششم پیش از میلاد تحولی بزرگ در تشکیل دولتی نیرومند با مرزهای نسبتاً مطمئن و قابل کنترل و کم‌هزینه بود. در این زمان توجه به استراتژی و مرزهای تضمین‌شده‌ی طبیعی برای جلوگیری از هجوم اقوام بیابان‌گرد، جلوگیری از تخریب‌های وسیع و کشت و کشتارهای بی‌رحمانه، به‌وسیله سلسله‌ی هخامنشی پدید آمد و تقریباً تا پایان دولت هخامنشی از استواری و قدرت دفاعی و استراتژیک برخوردار بود. دوران کوتاه حکومت کوروش (550-529 ق. م)، پیش از آنکه نیروی او صرف کشورگشایی و جنگ‌های بی‌حاصل گردد، مصروف ایجاد مرزهای طبیعی و استراتژیک برای ایجاد یک امپراتوری وسیع آسیایی گردید (محمودآبادی، 1374: 139). در حقیقت هخامنشیان با رعایت دو اصل تسامح و ورزیدن به اعتقادات ملل تابع و امنیت بخشیدن به ممالک متصرفی خیلی زود در قالب فرمانروایان موفق گام برداشتند. در این دوران شاهان هخامنشی برای جلوگیری از هرگونه خطا و اشتباه در رویاروی رفتاری خود با قبایل مرزی، آن‌ها را بسیار استادانه در داخل مرزهای خود قرار داده (داندامایف، 1366: 59-60) و مرز قلمرو خود را در حدود رودخانه‌های بزرگ یا کوه‌های مرتفع و صعب‌العبور قرار دادند که اصطلاحاً امروزه به آن‌ها مرزهای تطبیقی¹ می‌گویند (میرحیدر، 1371: 146). از سوی دیگر نیز در رفتار با قبایل بخصوص ساکنان مرزی

1- مرزهای تطبیقی به مرزهای گفته می‌شود که با توجه به جغرافیای انسانی نواحی و منطبق با الگوهای نواحی و منطبق با الگوهای فرهنگی و قومی و توجه به وجوه اشتراک و افتراق مردمان تعیین می‌گردند. (میرحیدر، 1371: 146) به طور طبیعی در شرایط عادی ثبات در این مرزها بیشتر و از الگوهای قابل قبولی تبعیت می‌نماید.

طریق جذب را پیشه کردند به طوری که در کتیبه‌های خود، آنان را از اقوام ایرانی یاد می‌کنند. از این منظر رونق تجارت و مشارکت قبایل در آن به تدریج وضعیت مرزی را به نفع هخامنشیان تغییر داد. حکومت هخامنشی (330-559 ق. م) با سازمانی اداری، مرکب از ساتراپ‌ها یا پادشاهان محلی، نظامیان سواره و پیاده و دریایی، کارمندان جمع‌آوری مالیات‌ها، بازرسان اداری و همچنین با گستراندن ارتباطات زمینی و دریایی مفهومی سیاسی پیدا کرد. در حالی که با تقسیم شاهنشاهی به گوناگون که هر یک از سازمان اداری ویژه‌ی خود برخوردار بود، در آن دوران مفهومی جغرافیایی به حکومت داده شد. این امپراتوری از هندوستان در خاورزمین تا مصر در باخترزمین گسترده بود. قلمرو این سازه‌ی جهانی به چهل ساترانی تقسیم می‌شد. هر یک از این سرزمین‌ها از سوی شاهی خودمختار اداره می‌شد، در حالی که شاه شاهان در پایتخت خود در پارس بر سراسر قلمروش سروری داشت. هنگام تسخیر سرزمین‌ها، مردمان آزاد بودند تا دین و قانون و آیین ویژه‌ی خود را حفظ کنند و شاه بزرگ تلاش می‌کرد تا رفاه آنان در جامعه‌ی بزرگ هخامنشی تأمین گردد (مجتهدزاده، 1375: 63). اگرچه در تمام دوران باستان و حتی در تاریخ میانه‌ی ایران کمتر اثری از نواهای استقلال‌طلبانه اقوام تحت فرمان و ساکن در ایران‌زمین در آثار تاریخی به میان نیامده است و شاید نیز این جوامع کوچک از نظر رشد و بینش سیاسی، توان لازم جهت برپا سازی حکومت نوپا را نداشتند اما توجه شاهان و فرماندهان برقرار گرفتن مرز در بیرون از محدوده‌ی قبایل و ایلات بود تا مشکلات مرزی به توسط ایلات و دول همسایگان برای کشورشان پدید نیاید. مثلاً در دوره‌ی باستان در مرز جنوب شرقی رودخانه‌ی سند، مرز طبیعی و سرحدات قرار داده شد تا اقوام هم‌سنخ و هم‌نژاد با مانعی طبیعی و به صورتی که قسمت کلان قبایل مرزی در درون قلمرو خودی قرار بگیرد، کشورشان را محصور می‌کردند.

آسیب‌های مرزی در نمونه‌ی دوره قاجار و حکومت ملوک‌الطوایفی آن

ایلات و قبایل در تاریخ قاجار نقش دوگانه‌ای را ایفا کرده‌اند از یک‌سو آن‌ها حامی حکومت بودند و در روند هم‌گرایی ساختاری با حکومت شرکت داشتند و از سوی دیگر به وقت مناسب رو در روی قدرت مرکزی قرار می‌گرفتند. وضعیت مرزی بر حساسیت این مسئله نیز می‌افزود. عدم تکوین دوره‌های تاریخی از یک‌سو و واپس‌گرایی جامعه از

سوی دیگر، باعث نوعی سکون در قوم‌مداری، ایران در عهد قاجار گردید. در این بین معنایی برای وطن‌دوستی و استقلال و به تبع آن تشخیص منافع ملی به صورت مشخص و کلی باقی نمی‌ماند. از نظر کلی حکومت ایران در دوره قاجاریه، یک رژیم استبدادی بود که بر طبق سلسله‌مراتب قدرت، از بالا به پایین و به شکل هرم ترسیم می‌شد. مشخصه‌ی مهم این وضعیت سیاسی آن بود که هر چند در ظاهر قدرت در رأس هرم، متمرکز بود، اما در سطح ایالات نیز همین قدرت به طور کامل به حاکم یا تعدادی از عناصر متنفذ محلی منتقل می‌شد. (باقی، 1371: 13) و مقام‌های هر ایالت و ولایت به صورت پلکانی (رده مراتبی) از طرف حکومت مرکزی منصوب می‌شدند. این روش حکومتی می‌بایست در حالت عادی موجب بینش ملی و ناسیونالیستی می‌گردید، اما در ایران چنین نشد، زیرا آن ساختار متمرکز ظاهری چیزی جز پوششی از یک ساختار غیر صوری کنترل محلی نهادینه شده نبود. (کاتم، 1371: 106) قاجارها شاهانی بودند که حیطه قدرتشان اغلب از پایتخت فراتر نمی‌رفت. پادشاهانی که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌دانستند، اما به دیده رهبران مذهبی غاصبان قدرت الهی بودند، فرمانروایانی که پایه‌های تختشان را مقدس می‌دانستند، اما برای اجرا و تنفیذ اراده خود وسیله‌ای نداشتند، شاهنشاهانی که نه تنها، برخلاف ادعایشان، به شاهان دیگر فرمان نمی‌راندند بلکه توسط شاهان کوچک مانند رؤسای قبایل، زعمای قوم و رهبران مذهبی و بنابراین با خوشایند آنان، حکومت می‌کردند. شاهان در حرف قادر مطلق بودند، اما در عمل توان سیاسی نداشتند (آبراهامیان، 1379: 37). تفاوتی اساسی که بین شاهان قاجار با دیگر شاهان سلسله‌های قبل وجود داشت، در نگرش آنان به قدرت و مردم زبردست خلاصه می‌شد. دیدگاه ایلی و قوم‌مداری آنان زوال فرهنگ و تمدن و در مجموع جامعه را به دنبال داشت، واگذاری قدرت در این ساختار نه بر اساس استعداد و توانایی‌های فرد، بلکه بر روی نژاد و خون استوار بود. ایل قاجار قبل از به قدرت رسیدن جزء ایالات حمایت‌کننده از صفویه و در دوره‌های بعدی از ایالات طالب قدرت بود و به دست آوردن قدرت را از دیدگاه زور یعنی زبان رایج روز انجام داده و تنها سیاستمدار و جنگجوی آنان آقامحمدخان نیز در دیدگاه سیاسی خود به جز تنبیه و نابودی به چیز دیگری نمی‌اندیشید. فتحعلی‌شاه قاجار که ساختار سیاسی قاجار در دوره‌ی او استحکام پیدا کرد، تابع نظرات ایل‌گرایانه بود، وجود شاهزادگان به تعداد زیاد

این امر را تسهیل می‌کرد که این روند در ادوار بعدی، نتیجه بسیار سوئی را بر جای گذاشت. قاجارها به علل مالی نتوانستند قشون دائمی و کارآمدی سازمان دهند. آن‌ها که در آغاز قرن سیزدهم هجری از پشتیبانی قبیله‌های هم‌تبارشان برخوردار بودند در پایان قرن، جنگاوران صحرانشین خود را در میان جمعیت شهرنشین تهران از دست دادند و در عوض چندان چیزی در دست نداشتند، زیرا که نیروهای جنگاور، تحت فرمان خان‌های مستقل قبیله بودند (آبراهامیان: 36 و 35). این نیروها با مشخصه‌ی ملوک‌الطوایفی که قاجارها در آن گرفتار آمدند، نمی‌توانست کارآمد باشد و از سوی دیگر باکمال تعجب باید گفت که پادشاهان قاجار به امر ایجاد یک نیرو نظامی مدرن که می‌توانست آن‌ها را در مقابل حملات خارجی و شورش‌های داخلی حفظ کند، توجه اندکی داشتند (کدی، 1375: 63/ فوران، 1378: 215) و با گذار از مسئله‌ی جنگ‌های ایران و روس، قبایل و عشایر در اثر نبود اقتدار و توان نظامی در اطراف‌واکناف به شورش برخاستند (هوشنگ مهدوی، 1375: 246). بدین‌جهت روند واگذاری ایالات ناآرام به اجانب، روش شاهان قاجار گردید. تنبیه و آرام ساختن قبایل مرزی توسط بیگانگان که با واگذاری قسمتی از قلمرو تاریخی ایران‌زمین انجام می‌شد، در بعضی مناطق به نتیجه دلخواه نرسید و اکنون بحران‌های متعددی را به وجود آورد. اگرچه قراردادهای گلستان و ترکمانچای با اعمال قدرت مستقیم روس‌ها قسمتی از شمال غرب قلمرو تاریخی ایران را به بیگانه واگذار کرد، اما ناصرالدین‌شاه قاجار برای رها شدن از دست ترکمن‌های یاغی، پیمان سرحدی آخال را امضا نمود. در دسرهای افغانان با واگذاری و عهدنامه‌ی صلح پاریس با انگلستان به انجام رسید و این مرزها از نوع مرزهای تحمیلی¹ (میرحیدر، 1371: 146) بوده و بسیاری مناطق تاریخی، فرهنگی، قومی و... را به دو قسمت این‌سوی مرز و آن‌سوی مرز تبدیل نمود و درگذشت زمان نیز این تقسیمات مرزی کمتر تأمینی را برای مرزهای ایران‌زمین به دنبال نیآورد و قبایل یاغی، فعال‌تر و مصمم‌تر و

1- مرزهای تحمیلی به مرزهایی گفته می‌شود که بدون توجه به سیمای فرهنگی ناحیه و تنها در اثر سیاست منفی بین‌المللی به وجود آمده‌اند. در نتیجه، ترسیم این خطوط مرزی، اقوام و نژادهای همگون در دوسوی مرز قرار داده و زبان و فرهنگ مشترک را به دو یا چند قسمت تبدیل می‌نماید، این اقوام از یکدیگر جدا شده و تحت لوای حکومت‌های جداگانه در می‌آیند. (میرحیدر، 1371: 146) به طور نسبی در شرایط عادی، ایجاد ثبات در این مرزها با صرف هزینه‌های بسیار همراه بود و به دلیل وجود ارتباطات مختلف ارائه یک الگوهای قابل قبول برای اداره‌ی آسان آن بسیار مشکل است و به هنگام بحران‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی، به سرعت به یک کانون منازعه مسلحانه تبدیل می‌گردد.

بدون دغدغه از این‌که دیگر رعیت شاه ایران باشند، مرزهای کاغذی¹ را درنوردیده و تاراج مردمان ساکن ایران را پیشه خود کردند.

میراث مرزهای قاجار و انتظام آن

با بروز تحولات در تاریخ معاصر ایران و مسئله‌ی گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن (داد، 1388: 53-60)، نظام تقسیم‌بندی نواحی و مناطق داخل و خارج کشور که به اصطلاح قاعده‌ی مرزبندی معروف گشت، مسائل جدیدی را در نظام اداری، انتظامی به وجود آورد. در این دوران، پدیده‌ی مرز و مرزنشینی در قالب کلمات امنیتی و انتظامی به شدت پررنگ گردید. مهاجرت‌ها، فرار از موازین گمرکی باهدف ورود کالاهای قاچاق مرتبط با مرزداری پدیده آورد. با پیدایش جریان‌های سیاسی در کشورها نیز به تدریج دعاوی قلمرویی یا استقلال، تشکیل مرزهای جدیدتری را با کنترل منظم به وجود آورد. به دلیل جابجایی مکرر مرزها در تاریخ بلند ایران زمین و در تاریخ معاصر ایران، نبود قدرت، وفاق ملی و فضای تاریخی نامناسب و عدم تکوین روند تشکیل ملت با تعاریف جدید، تحولات زیادی در مکان قرارگیری مرزها بخصوص از اواسط دوره صفویه و سپس با فراوانی بسیار در دوره قاجار مصدر تحولات زیادی گشت که به دلایلی وجود نظام قبیله‌ای و قومی در مرزها در شکل این فرآیند بی‌تأثیر نبوده است. حقیقت این است که با ناتوانی قدرت در ایران و عدم به‌روز شدن آن، ایران به یک‌سوم قلمروش اکتفا کرده و قسمت‌های بزرگی از این کهن کشور فرهنگی خارج از مرزهای سیاسی کنونی قرار گرفته است. دسایس روس و انگلیس در تمامی دوران قاجار بر این تحدید حدود اعمال قدرت نموده است و برای کامیابی بیشتر مانع از قرارگیری تمامی اقوام مرزنشین در حدود سیاسی کنونی کشور شده‌اند. سرزمین‌های ایرانی جداشده از دوره صفوی به بعد شامل کردستان و عراق و در دوره قاجار بر اساس قراردادهای گلستان، ترکمانچای، آخال، پاریس، پیمان سرحدی و... بسیار زیاد است. قفقاز بر اساس قراردادهای گلستان و ترکمانچای، شامل آران و شروان، ارمنستان، گرجستان، داغستان و... از ایران جدا شد. در شمال شرقی ایران سرزمین‌های ماوراءالنهر (پرا دریا، فرارود) بر اساس پیمان آخال با

1- مرزهای کاغذی استعاره از دو موضوع است اول آنکه این مرزبندی فقط در قالب قرار و مدارهای سیاسی و نظامی و تنها بر روی کاغذ بود و دوم اینکه کمتر امکاناتی برای مرزبانی از این مرزهای جدید از سوی حکومت در نظر گرفته شده بود و رفت و آمد، ازدواج، مهاجرت قومی و کوچ عشایر به راحتی در این مناطق صورت می‌گرفت. (مولف)

روسیه داده شد و بعدها کشورهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، بخش‌هایی از قزاقستان، بخش‌هایی از قرقیزستان از آن برجای ماند. سرزمین‌هایی بر اساس پیمان پاریس و پیمان سرحدی، شامل هرات و افغانستان، بخش‌هایی از بلوچستان و مکران از ایران جدا شد. سرزمین‌های جداشده جنوب خلیج فارس بر اساس پیمان منطقه‌ای مستشاران انگلیسی شامل امارات، قطر، عمان و... و در دوره‌ی پهلوی بحرین از مام میهن جدا شد. البته با مطالعه تاریخ دعاوی مرزی نیز این روند در صورت عدم توجه امتداد خواهد یافت. با این زمینه و روند، مرزهای کنونی کشور بسیار کم‌سابقه‌تر از تاریخ بزرگ کشور است و به‌نوعی جدید به نظر می‌رسد. در تمامی این مرزها اقوام متعددی حضور داشته و دارند که گروهی به‌اجبار به‌نظام شهروندی آن‌هم آن‌سوی مرزی تن داده و درصدد استفاده از این‌سوی مرز در جهت منافع خود هستند. به‌عنوان نمونه مرز روسیه تزاری خیلی زود تحدید حدود گشته و به دلیل تسلط شدید حکومت تزاری و سپس شوروی این مهم برای این‌سوی مرز هم تأثیرگذار شد. خیلی زود ترکمن‌های مهاجم در سایش با قزاقان روسی از اسب یورشی خود پیاده شدند. آذربایجان جداشده تحت حفاظت مدل روسی و سپس کمونیستی به‌سوی سرنوشتی جدای از این‌سوی مرز رهنمون گردید، اما در بقیه مرزها این توفیق اجباری شامل حال این‌سوی مرزها نشد. به‌تدریج در سایر مرزها سیستم استعماری انگلستان میراثی از دعاوی قومی، قبیله‌ای همراه با حضور پدیده‌هایی نظیر قاچاق، شرارت و عناد برای هر فرصت‌طلبی برجای گذاشت. توطئه در مرزهایی این‌چنین همراه با بافت قومیتی و احتمالاً مذهبی که دارد، بهترین تاکتیک برای تضعیف تاریخی و به خود مشغولی حکومت مرکزی ایران در عصر استعمار بوده است که عبور از چنین دامی وظیفه‌ی تک‌تک ایرانیان است که می‌توان با ایجاد منطقه‌های آزاد تجاری و اهمیت دادن بر نقش اقتصادی آن، حجم مبادلات کالا را بالا برد و از اسارت مردمان و اقوام مرزنشین در تاکتیک‌های قدرت‌های خارجی جلوگیری کرد. امروزه نقش نظام سنتی اداره کردن مرزهای کشور و حیات اقوام مرزی، در رابطه با قاچاق کالا و انسان، خروج ارز و سوخت و... تعریف می‌شود و هزینه‌های گزاف امنیتی و انتظامی به همراه دارد. بر اساس تاکتیک‌های قدرت‌های بزرگ، در برخی از کشورهای خاورمیانه کوتاه‌ترین راه برای مدیریت کشورها به‌خصوص کشورهایی که تسلیم قدرتشان نمی‌گردند، کاستن از هویت ملی و نتیجتاً توان ملی آنان است. تقویت

گرایش‌های قومی و کانون‌های مؤثر در رشد قوم‌گرایی (قومیت با گرایش‌های تند سیاسی) و بر ضد قوانین مدنی و کشوری و ایجاد بحران‌های قومی در ایران به یک تاکتیک قدرتمند برای قدرت‌های معاند و برخی همسایگان کج‌اندیش و فرصت‌طلبان قومی و قبیله‌ای تبدیل شده است. مناقشات و چالش‌های قومی کشورهای هم‌جوار مانند آذربایجان، ترکیه، کردهای شمال و اعراب جنوب عراق، اقوام و طوایف در افغانستان و پاکستان می‌تواند در ناپایداری امنیت مناطق مرزی ما مؤثر باشد، همچنین دامنه منازعات و چالش‌های قومی و قبیله‌ای آن کشورها می‌تواند به واسطه پیوندها قومی با اقوام داخل چالش‌های متعددی را بر امنیت و ثبات مناطق مرزی تحمیل نماید (حافظنیا-کاویانی‌راد، 1393: 233-238).

از آنجاکه فعالیت‌ها اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور منوط بر حصول امنیت و پایداری و ثبات نظام و حاکمیت و تأمین و تضمین حقوق اجتماعی و فردی آحاد مردم است، در جامعه ایرانی که موزاییکی از هم‌نشینی و هم‌زیستی اقوام گوناگون در قالب ملتی واحد و کشوری یکپارچه است، توجه به اقوام و مسائل مربوط به حیات قومی به‌عنوان نقطه قوت و سرمایه ملی مهم است (کاویانی‌راد، 1389: 46). شواهد تاریخی بر این مسئله اذعان دارند که حیات قومی در ایران به همان میزان که مورد بی‌توجهی نظر برنامه‌ریزان کشور و شاید ابزاری برای لشکرکشی‌های نامناسب سیاسی و انتخاباتی است اما از سوی دیگر مورد توجه شدید دشمنان خارجی و داخلی نیز بوده است (تاجیک، 1376: ج 2: 48-55). تفکر انسجام مداوم و تأمین منافع ملی در عصر مدرنیسم و پسامدرنیسم با روش‌ها و ابزار سنتی و فیزیکی قابل دست یافتن نیست، شناخت فضای زندگانی در مرز و هویت اقوام و قبایل ساکن در این نواحی و تغییر در نگرش و شیوه‌ی زندگانی این مرزنشینان از مهم‌ترین اصولی است که باید در کوتاه‌مدت به شیوه‌ی کاملاً علمی مورد توجه قرار گیرد به‌ویژه که نتایج چنین مطالعات و اقداماتی در بلندمدت قابل مشاهده خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق سعی بر این بود تا با گذری بر تاریخ مراودات قبایل و اقوام مرزی با حکومت‌های متواتر مرکزی ایران، حداقل در دو شاخص فرامرزی (هخامنشیان) و

واگذاری (قاجار) جایگاه تاریخی و ویژگی‌های این روابط در قالبی مدون و عام ارائه گردد. در این مطالعه چنین به نظر آمد که اداره کردن قبایل در سرحدات حکومت‌های باستان همواره درایت و کیاست بسیاری طلب می‌کرده است. حکومت مرکزی با قبایل و طوایف مرزی جدای از حس تسلط و کنترل، در رابطه با جذب آنان به‌سوی درون در تلاش بود. حکومت‌ها در طول تاریخ ایران در کنار ویژگی‌های منحصربه‌فرد خویش دارای اصول مشترک بسیاری در این بخش بوده‌اند. یکی از این اصول پیروزی و اعمال کنترل بر نیروهای مقاوم و رقیب در مرزها بود. ایران کشوری با پیشینه‌ی چند هزارساله و برخوردار از یک نظام سیاسی واحد بوده است که توسط اقوام مختلف ساکن در آن رقم خورده است. اقوام گوناگونی ایرانی، ساکنان بومی ایران بوده‌اند که در کنار یکدیگر طی هزاران سال تاریخ، فرهنگ، زبان و تمدن مشترکی را به نام ایرانی ایجاد و حفظ نموده‌اند. تنوع قومی در ایرانی امری بدیهی است و هیچ تضادی با یکپارچگی و وحدت سیاسی ایران ندارد، اما آنچه بنام ناسیونالیسم وارداتی بر اساس مدل غربی، به‌عنوان شعار دولت مدرن در تاریخ معاصر رایج شد، تنها اقوام ایرانی را مورد نکوهش قرارداد و از روند تکوین و ایجاد ملیتی واحد بازداشت. با توجه به اینکه در مناطق قومی ایرانی که غالباً مناطق مرزی و استراتژیک ایران بوده و هستند، وجود گرایش‌های قوم‌گرایانه که در گذشته مشکل اساسی‌ای را به وجود نمی‌آورد، اما در دوره‌ی معاصر در رابطه‌ی متضادی با هویت ملی و وحدت ملی قرار گرفته و باعث تضعیف اقتدار و تسلط حکومت بر اقوام مرزی گردیده است. در این مناطق حکومت‌های تاریخ باستان و میانه، با ترویج و توسعه عناصر مشترک به‌ویژه تکیه‌بر پیشینه‌ی تاریخی مشترک اقوام ایرانی علائق و دل‌بستگی‌های مشترک را تقویت می‌نمودند و باعث همبستگی و وحدت می‌گردیدند. در دو نمونه‌ی تاریخی که در این تحقیق به آن‌ها اشاره شد، هخامنشیان با ارائه‌ی روشی نوین در اداره امور کشوری با تسامح نسبت به اقوام مختلف قلمروشان، سعی در جذب قبایل مرزی به‌سوی خود داشتند و در بخش تمهیدات مرزی نیز مرزهای خود را با موانع طبیعی تنظیم می‌کردند که هم بریدگی ارضی و هم‌نژادی آن را تقویت نماید. در نمونه‌ی قاجار، حکومت قادر به حفظ سرحدات خود نبود و بعد از شکست از روسیه علاوه بر منطقه‌ای وسیع در شمال غرب کشور، در ادوار بعدی نیز مناطق وسیع دیگری را هم از دست داد. حتی سیاست واگذاری سرزمین در قبال امنیت مرزها هم نتیجه‌ای

برای شاهان و مردمان ساکن ایران زمین نداشت. اکنون در وضعیت به ارث رسیده از چنین گذشته‌ای، ایرانیان زیادی خارج از مرزهای سیاسی زندگی می‌کنند که نسبت به این کشور احساس خاصی داشته می‌بایست با استفاده از تجارب تاریخی و تکیه بر سیاست‌های فرهنگی و فرامرزی مثبت در پی جذب و تعامل سازنده با آنان بوده تا هم مانع از نفوذ پدیده‌ی قاچاق، خرابکاری معاندان شده و هم گام‌های بلندی در تکامل روند تکمیل علقه‌های ملی و کشور دوستی در بین تمامی اقوام و قبایل مرزی که آوازه‌ی مرزداریشان در تمامی تواریخ ثبت و ضبط است، داشته و با تصمیم‌سازی درست مانع از فشار فقر و نبود رفاه نسبی بر مردمان این مناطق باشیم.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (1379)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، تهران، نشر مرکز.
- آوری، پیتر (1372)، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطایی.
- احمدی، حمید (1388)، بنیادهای هویت ملی ایرانی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اسمیت، آنتونی دی (1391)، ناسیونالیسم و مدرنیسم، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر ثالث.
- ایلیف، جان هنری (1384)، ایران و دنیای قدیم، در مجموعه مقالات میراث ایران، زیر نظر آرتور جان آربری، ترجمه عزیزالله حاتمی و دیگران، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ (1376)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفّار حسینی، تهران، نشر توس.
- باقی، علی (1371)، جامعه و حکومت در ایران، تهران، نشر بین‌الملل.
- برتون، رولان (1380)، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- بهارلونیژاد، عبدالاحد (1385)، قومیت و امنیت در ایران، منبع: سایت خبری شبکه خبر دانشجوی باشگاه اندیشه 1385/2/3 <http://www.bashgah.net/fa/content/show/20164>
- پیرنیا، حسن (1362)، تاریخ باستانی ایران، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورینا (1372)، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تاجیک، محمدرضا (1376)، مدخلی بر مفاهیم و دکترین‌های امنیت ملی، مجموعه مقالات همایش توسعه و امنیت عمومی، تهران، چاپ وزارت کشور.
- حاجیانی، ابراهیم (1388)، جامعه‌شناسی هویت ایرانی، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- حاجیانی، ابراهیم (1381)، گفتگوی بین فرهنگی و انسجام ملی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره 12، تابستان.
- حافظنیا، محمدرضا، کاویانی‌راد، مراد (1393)، فلسفه جغرافیای سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- داد، سی. اچ و دیگران (1388)، مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، نشر ماهی.
- داندامایف، محمد عبدالقدیرویچ (1366)، تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ترجمه میر کمال نبی پور، تهران، نشر گستره.
- زرین کوب، عبدالحسین (1373)، تاریخ مردم ایران، ج 1، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- طباطبایی، سید جواد (1386)، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران، نشر نگاه معاصر.
- عالم، عبدالرحمان (1373)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
- عطایی فرد، امید (1384)، ایران بزرگ-جغرافیا اسطوره‌ای و تاریخی مرزها و مردمان ایرانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- فرای، ریچارد نلسون (1380)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فوران، جان (1378)، مقاومت شکننده- تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال 1500 میلادی مطابق با 879 شمسی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، تهران، نشر رسا.
- کاتم، ریچارد (1371)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات کویر.
- کاویانی‌راد، مراد (1389)، ناحیه گرایی در ایران از منظر جغرافیایی سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کدی، نیکی. آر (1375)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
- کوردل، کارل، ولف، استفان (1393)، منازعات قومی، ترجمه عبدالله رمضان زاده، تهران، نشر فرهنگ شناسی.
- مالشویچ، سینیشا (1390)، جامعه‌شناسی قومیت، پرویز دلیر پور، تهران، انتشارات آمر.
- مجتهدزاده، پیروز (1375)، پیدایش و بنیان‌پذیری حکومت و مرز در ایران، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره 113-114، بهمن و اسفند.
- محمودآبادی، سید اصغر (1374)، کوروش و مرزهای دفاع استراتژیک، مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره 7، زمستان.
- مشکور، محمدجواد (1369)، ایران در عهد باستان، تهران، نشر اشرفی.
- میرحیدر، درّه (1371)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران، سمت.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (1375)، تاریخ روابط خارجی ایران- از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- Wood work, kath(2000), Questioning identity: Gender, class, Nation, London, Routledge, the open university.

